

اندیشه‌های کلامی شیخ جعفر کاشف‌الغطاء

داوود شیخی زازرانی*

اشاره

شیخ جعفر کاشف‌الغطاء، فقیه و متکلم قرن ۱۲ و ۱۳ هجری و مرجع شیعیان در عصر خود است که توانست، علاوه بر ارائه اندیشه فقهی مستدل و قوی، در عرصه کلام نیز فعالیت کند و نخستین کسی است که در تشیع در مقابل وهابیت نقد نوشت. مقاله حاضر با نگاهی گذرا به زندگی و مبارزات کاشف‌الغطاء در دفاع از حریم دین و تشیع، می‌کوشد دیدگاه‌های کلامی وی را به روش توصیفی بیان کند. برای این منظور کتاب *عقائد الجعفریه* را محور قرار داده، با رجوع به آثار خطی و چاپی، دیدگاه‌های کلامی ایشان را تبیین می‌کند. توجه به مسئله کفر و ایمان و تقسیمات مختلف از آن، تفکیک اصول ایمان و اسلام و پذیرفتن هم‌زمان نظریه صرفه و فصاحت و بلاغت در مورد اعجاز قرآن و همچنین رویکرد عقلی و نقلی به مسائل کلامی، از نکات قابل توجه در اندیشه کاشف‌الغطاء است. نگاه فقهی وی نیز در موضوعات کلامی بی‌تأثیر نبوده و سبب شده است در برخی موارد نظر فقهی در خصوص اعتقاد به یک موضوع بدهد.

کلیدواژه‌ها: کاشف‌الغطاء، عقائد الجعفریه، اصول ایمان، اصول اسلام، صرفه.

مقدمه

تحقیق و پرداختن به اندیشه‌های کلامی بزرگان شیعه امری بسیار ضروری و مهم در شناخت بهتر تشیع و زوایای پنهان آن است، تا بتوان در پرتو آن، نظرات ائمه دین را به خوبی کشف کرد. کاشف‌الغطاء از بزرگان فقهای شیعه قرن ۱۲ و ۱۳ است که هم‌اکنون نیز نظرات فقهی وی محل توجه علمای معاصر است. این فقیه بزرگ شیعی در زمینه علم کلام نیز وارد شده و آثاری همچون *عقائد الجعفریه*، *منهج الرشاد*، *اثبات الفرقه الناجیه* و نیز مقدمه‌ای کلامی در ابتدای کتاب *بعیة الطالب فی معرفه المفروض و الواجب* نگاشته است. البته در کتب فقهی وی، و در میان مباحث فقهی، نظرات کلامی‌اش نیز دیده می‌شود. حتی توجه ایشان از مباحث در حیطه اسلامی فراتر رفته و به نقد کتب مقدس دیگر ادیان می‌انجامد که اشاره‌ای به آن خواهد شد. در این مقاله نظرات کاشف‌الغطاء در اصول پنج‌گانه دین بر اساس کتاب *عقائد الجعفریه* که در ابتدای بخش اعتقادی کتاب *کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء* قرار دارد، گزارش شده است.^۱ مطالب این کتاب بیشتر حول مسئله امامت است و مباحث دیگر آن بسیار مختصر است. بر این اساس، برای تبیین نظرات وی به دیگر آثارش نیز رجوع شده است. متأسفانه نسخه خطی از کتاب *اثبات فرقہ ناجیه در ایران* وجود نداشت تا از آن استفاده شود.

۱. زندگی‌نامه کاشف الغطاء

شیخ جعفر ابن شیخ خضر ابن شیخ یحیی مالکی جناجی نجفی (ملقب به کاشف‌الغطاء و معروف به شیخ اکبر) در ۱۱۵۶ یا ۱۱۴۶ در نجف اشرف چشم به جهان گشود و در چهارشنبه، ۲۲ یا ۲۷ رجب ۱۲۲۸ یا ۱۲۲۷ قمری از دنیا رفت (امین، ۱۴۰۶: ۹۹/۴). وی کسب دانش را در محضر پدرش آغاز کرد و از محضر بزرگانی چون شیخ محمد مهدی فتونی عاملی نجفی (که بیشترین استفاده را از وی کرده است)، آقا محمدباقر بن محمد اکمل، معروف به وحید بهبهانی، شیخ محمدتقی الدورقی النجفی، سید مهدی طباطبایی بحرالعلوم، سید صادق حسینی اعرجی نجفی، معروف به فحام، بهرمنند شد (همان: ۱۰۳/۴). در مرتبه علمی به مقامی رسید که سید مهدی بحرالعلوم او را مرجع عام شیعه معرفی کرد و بعد از فوت سید بحرالعلوم، در ۱۲۱۲ هـ.ق. مرجع دینی و مدرس منحصر به فرد شد (همان: ۱۰۰/۴).

شاگردان بسیاری از محضر وی کسب فیض کرده‌اند که بیشتر آنها از مجتهدان و شخصیت‌های برجسته تاریخ بوده‌اند. در زمره شاگردان کاشف‌الغطاء می‌توان به سه فرزند عالم وی به نام‌های شیخ موسی، شیخ علی و شیخ حسن^۲ و چهار دامادش به نام‌های شیخ اسدالله تستری، شیخ محمدعلی هزارجریبی، شیخ محمدتقی اصفهانی و سید صدرالدین عاملی اشاره کرد. از دیگر شاگردان وی کسانی چون سید جواد عاملی، مؤلف کتاب *ارزنده مفتاح الکرامه*، شیخ محمدحسن نجفی، صاحب کتاب *جواهر الکلام*، محمدابراهیم کرباسی، شیخ احمد احسائی و سید عبدالله شبر هستند (کاشف‌الغطاء، بی تا د: ۱).

از کاشف‌الغطاء آثار مختلفی بر جای مانده است، از جمله: *کشف الغطاء عن مبهمات شریعه الغراء*، *مختصر کشف الغطاء*، *بغیه الطالب فی معرفه مفروض و الواجب*، *مشکاه المصایح*، *کشف الغطاء عن معایب میرزا محمد عدو العلماء*، *مناسک الحج، الحق المبین فی تصویب المجتهدین و تخطئه جهال الاخباریین*، *اثبات الفرقه الناجیه*، *منهج الرشاد لمن أراد السداد* و ... (همان: ۳-۴).

کشف الغطاء مهم‌ترین اثر اوست که آن را به فتح‌علی شاه قاجار اهدا کرده است. از محقق خوانساری نقل شده که وی کتاب *کشف الغطاء* را در بعضی از سفرهایش نوشته است و غیر از قواعد علامه حلی نزد او کتابی نبوده است (امین، ۱۴۰۶: ۱۰۴/۴).

۲. فعالیت‌های کاشف‌الغطاء

الف. مبارزه با اخباری‌گری: وی برای روشن ساختن مرزهای بین اخباریان و اصولیان کتاب *الحق المبین فی تصویب المجتهدین و تخطئه الاخباریین* را می‌نویسد و در آن به تبیین موارد اختلافی بین مجتهدان و اخباریان، مانند جواز رجوع به ظاهر قرآن، می‌پردازد و حق را به مجتهدان می‌دهد. به نظر وی، دیدگاه اخباریان در بسیاری از این موارد شبیه انکار ضروری عقل و دین است (کاشف‌الغطاء، ۱۳۱۹: ۳). وی در همین کتاب حکایت جزیره خضرا را از معایب اخباری‌ها شمرده و فرموده اخباری‌ها این حکایت را از کتبی نقل کرده‌اند که قصه‌سرایان وضع کرده‌اند (همان: ۸۷).

یکی دیگر از کارهای شیخ جعفر در مبارزه با اخباری‌گری، مقابله با میرزا محمد اخباری است. این شخص از بزرگ‌ترین مخالفان مجتهدان بوده است؛ شیخ جعفر در

کتاب کشف الغطاء عن معایب میرزا محمد عدو العلماء به توهین‌ها و لعن‌های او اشاره می‌کند. وی در آن کتاب بسیار میرزا محمد را تخطئه و سرزنش می‌کند و او را کذاب، افترازننده و بی‌عقل و بی‌دین، بی‌حیا و ... معرفی می‌کند. علامه سید محسن امین در اعیان الشیعه بخشی از این رساله را به نقل از روضات الجنات آورده است (امین، ۱۴۰۶: ۱۰۱/۴-۱۰۲).

در پی تندروی‌های میرزا محمد، عده‌ای از علماء، از جمله شیخ موسی فرزند شیخ جعفر و سید عبدالله شبر و سید محمد مجاهد، در جلسه‌ای فتوا به قتل او دادند. وی در جریانی به دست مردم کشته شد (بهشتی، ۱۳۹۰: ۱۶۸).

ب. مبارزه با وهابیت: ایشان در جریان مبارزه با وهابیت، کتاب منهج الرشاد لمن اراد السداد را در جواب به نامه عبدالعزیز پادشاه سعودی در ۱۲۱۰ ه.ق. نگاشت. با توجه به متن کتاب منهج الرشاد می‌توان به محتوای نامه پی برد. عبدالعزیز در این نامه به مواردی چون استغاثه، سوگند و توسل به غیرخدا، قربانی، نذر برای غیرخدا، طلب شفاعت از غیرخدا و زیارت قبور اشاره می‌کند و آنها را وجوه کفر و شرک شیعیان می‌داند. کاشف‌الغطاء در آن کتاب با استناد به روایاتی از اهل سنت جواز این امور را ثابت می‌کند. وی نخستین کسی است که در تشیع در نقد وهابیت کتاب نوشته است و قبل از وی سلیمان بن عبدالوهاب، برادر محمد بن عبدالوهاب، عقاید برادرش را نقد کرد (امین، ۱۴۰۶: ۱۱۰/۴).

ج. مبارزه با صوفی‌گری: از دیگر اقدامات وی، مبارزه با صوفی‌گری است و آن هنگامی است که صوفی‌ها در شهر خوی تبلیغات می‌کردند. کاشف‌الغطاء با نوشتن نامه‌ای به مردم آنجا آنها را آگاه کرد، که این نامه چاپ شده است (کاشف‌الغطاء، ۱۴۱۴: ۳۴). وی در کتاب کشف الغطاء، همه اقسام متصوفه را جزو متشبهین به اسلام می‌داند؛ «المُتَشَبِّهِينَ بِالْإِسْلَامِ، الدَّاخِلِينَ فِي مَبْنَاهِ، الْخَارِجِينَ عَنْ مَعْنَاهِ»؛ یعنی کسانی که داخل در مبنای اسلام هستند ولی از معنای آن خارج هستند (همو، ۱۴۲۲: ۳۶۳/۴).

به نظر وی، علت تشبث متصوفه این است که اینها به شهادتین و معاد اقرار دارند ولی باورهایشان با حقیقت اسلام منافات دارد. وی متصوفه را هم‌ردیف غلات، مفوضه و ... قرار می‌دهد و معتقد است متشبهین کافر هستند و بر این اساس قتلشان جایز است (همان: ۳۳۲/۴؛ ۲۲۴/۴).

۳. توحید و خدانشناسی

کاشف‌الغطاء در استدلال برای اثبات خداوند و وحدانیتش به بیان نشانه‌هایی از شب و روز، باران و مانند آن می‌پردازد و ویژگی‌های انسان و مراحل پیدایش آن را به تفصیل بیان می‌کند. او در بغیة الطالب بیان می‌کند که تغییر و تحول موجودات دلیل بر حدوث آنان و نیازمندی‌شان به واجب‌الوجود بالذات است. به اعتقاد وی، نظر به موجودات و مخلوقات الاهی برای معرفت خدا و صفات او کفایت می‌کند (همو، بی‌تا الف: ۳). این استدلال همان برهان آنی است که از معلول به علت برای اثبات صانع استفاده می‌شود.

توحید بنا بر تعریف وی عبارت است از: «بمعنی أن يعرف أن الله تعالى واحد فی الربوبیة، و لا شریک له فی المعبودیة، و یتبعه النظر فی الصفات من الثبوتیات و السلیبیات»؛ یعنی شناختن وحدانیت خدا در ربوبیت و پرستش او و همچنین معرفت به صفات سلبی و ثبوتی برای خداوند.

۳.۱. صفات جمال^۳

کاشف‌الغطاء هشت صفت ثبوتی را، که متکلمان برای خدا بیان کرده‌اند، ذکر می‌کند: قدرت و اختیار، علم، حیات، اراده و کراهت، ادراک، قدیم ازلی و باقی سرمدی، متکلم و صدق. او در بغیة الطالب علم، قدرت، حیات، قدیم ازلی و باقی سرمدی را از صفات ذات می‌داند که عین ذات هستند (همان).

وی درباره صفت ادراک می‌گوید: «خداوند مدرک مدرکات است. چون مدرکات نزد او منکشف است و ادارک علم خاصی است که قرآن و سنت بر آن دلالت دارد»؛ و در بغیة الطالب می‌گوید:

به مقتضای ثبوت علم ذاتی الاهی به همه کیفیت‌ها، صفت ادراک برای خداوند ثابت می‌شود و ادراک علمی است که به نحو انکشاف خاص و بدون دخالت داشتن جوارحی که مقتضی حدوث‌اند، صورت می‌گیرد. بنابراین، می‌توان خدا را به سمیع و بصیر و مانند آن وصف کرد و به همین جهت در مورد خدا «عین‌الله» گفته شده است (همان).

با این توضیح کاشف‌الغطاء درباره صفت ادراک می‌توان گفت که در نظر وی خدا سمیع و بصیر است؛ یعنی خداوند عالم به مبصرات و مسموعات است. همچنین در معنای قدیم ازلی و ابدی (سرمدی) می‌نویسد: «قدیم ازلی، لم یسبق بعدم اصلی و إلا لم یکن قادراً بل مقدوراً علیه، مع أن مقتضی الذات لا یجوز الاختلافات بالنسبه إلیه»؛ یعنی قدیم ازلی است، چون مسبوق به عدم اصلی نیست و اگر مسبوق به عدم باشد قادر نیست و مقدور خواهد بود. علاوه بر این، مقتضی ذات این است که اختلافات را نسبت به خودش اجازه ندهد. چون اگر او حادث باشد در عین اینکه قادر است مقدور هم هست و این محال است که ذات هم قادر باشد و هم مقدور. «أبدی سرمدی، إذ مقتضی القدم عدم إمكان العدم؛ و قد تقرر فی العقول أن معلول الذات لا یحول و لا یزول، و لا یمكن استناده إلی العلیل الخارجات؛ لأن ذلك ملزوم لحوث الذات»؛ یعنی ابدی و سرمدی است چون قدیم بودن مقتضی آن است که عدم در آن راه نیابد و حکما استدلال می‌کنند که معلول ذات تغییر نمی‌کند و از بین نمی‌رود و به علت‌های خارج از ذات استناد داده نمی‌شود. چون این امور سبب حدوث در ذات می‌شود. یعنی قدیم بودن ذاتی خداوند است و ذاتی شیء تغییر نمی‌کند و علت نمی‌خواهد (الذاتی لایعزل و لایتغیر)؛ چون علت داشتن و تغییر کردن، سبب حدوث در ذات خداوند می‌شود.

بدین ترتیب می‌توان گفت وی ازلیت و ابدیت را یک صفت می‌داند و ابدیت را متوقف بر ازلیت می‌کند. ازلی بودن هم متوقف بر این است که حقیقت عدم در آن راه نیابد و آنچه عدم در آن راه ندارد، وجود است. کاشف‌الغطاء خداوند را واجب‌الوجود بالذات^۴ می‌داند و واجب بالذات یعنی حقیقت مطلقه‌ای که وجود و هستی برای او ضرورت دارد و محال است از او جدا شود و عدم در آن راه پیدا کند؛ چه این عدم سابق باشد و چه لاحق. بنابراین واجب‌الوجود به معنای صحیح با قدیم بودن و سرمدی بودن همراه است.

به کاشف‌الغطاء در مورد این جمله‌اش که فرموده: «و قد تقرر فی العقول معلول الذات لا یحول و لا یزول» اشکال شده که چرا ایشان در مورد خداوند تعبیر معلول ذات به کار می‌برد، در حالی که خداوند علت است. ملا احمد نراقی^۵ به این اشکال چنین پاسخ می‌دهد:

مخفی نماند که نظر شیخ جلیل آن است که کلام قوم متفق بر این است که وجود حق سبحانه و تعالی، مقتضای ذات مقدّس اوست، و همچنین حیات و بقای او و علم او، و لازم این آن است که ذات او مقتضای ذات اوست، و معنای مقتضی و معلول یکی است، پس هر گاه توان گفت که وجود حق سبحانه و تعالی که عین ذات اوست مقتضای ذات است، چرا نتوان گفت که معلول ذات است؟ و چه تفاوت میان این دو کلام است؟ بلکه می‌گویند که: ذات حق تعالی بذاته علّت وجود اوست، و هر گاه اطلاق علیّت ذات از برای وجود جایز است ضرری در اطلاق معلولیت وجود از برای ذات نخواهد بود. و اگر گفته شود که مراد از مقتضی و علیّت نه معنای متعارف است که ذات ایجاد وجود کرده یا ایجاد علم نمود و امثال اینها، بلکه مراد این است که واجب در وجود و علم او و حیات او و غیر اینها احتیاج به غیر نداشت، یا معنای دیگر، باید همین معنا را نیز از معلولیت از برای ذات اراده کرد (نراقی، ۱۴۲۲: ۱۴۹-۱۵۰).

۲.۳. صفات جلال

کاشف‌الغطاء در بقیه الطالب بیان می‌کند که لازمه قدیم بودن الاهی این است که آنچه مقتضی حدوث است مثل جسمیت، عرضیت، ضدیت، مثلیت، رؤیت، اتحاد و حلول و ... از او نفی شود و لازمه عمومیت قدرت الاهی این است که شریکی برای او نباشد. ثبوت شریک یعنی ثبوت قدرتی در کنار قدرت خدا و این با عمومیت قدرت که همه را تحت قدرت دارد، نمی‌سازد (کاشف‌الغطاء، بی تا الف: ۳).

وی در نفی شریک از خداوند در عقائد الجعفریه می‌گوید: «و ثبوت الشریک یستلزم فساد النظام، و عدم ثبوت علیّه الوجود له علی وجه التمام». این کلام ایشان را می‌توان به دو صورت معنا کرد: اول اینکه وجود را علت تامه معنا کنیم، یعنی اگر شریکی برای وجود باشد وجود دیگر علت تامه نخواهد بود. زیرا این شریک یا یک امر عدمی است یا یک امر وجودی؛ امر عدمی که محال است، امر وجودی هم یا وجودش از خودش است یا از غیر خودش، در صورت اول که دو تا واجب‌الوجود ثابت می‌شود. چون دو علت تامه خواهد بود و این محال است؛ در صورت دوم که این

وجود، علتش وجود دیگری باشد که در این صورت وجود اول علت تامه خواهد بود و شریکی نمی‌تواند اثبات شود. دوم اینکه مراد از وجود را وجود مخلوقات تفسیر کنیم؛ یعنی خداوند در صورت داشتن شریک، علت تامه مخلوقات و نظام هستی نخواهد بود.

۴. نبوت

به نظر کاشف‌الغطاء، واجب است هر کس پیامبر زمان خود را بشناسد. زیرا رساندن احکام و شناختن حلال و حرام توسط نبی انجام می‌شود. او واسطه بین بندگان با خداوند است و با اطاعتش به مقصود می‌رسند.

همچنین چون بر خدا واجب است بندگان را به صلاح نزدیک کند و از فساد دور کند، صحیح نیست که صدهایی را ایجاد کند و از این طریق وحی را به گوش مردم برساند و آنان را هدایت کند، زیرا احتمالات زیادی برای اصوات وجود دارد، مثل اینکه احتمال دارد صداها از طرف جنیان باشد. بنابراین، اطمینان از طرف خدا بودن برای آنان حاصل نمی‌شود. اما اینکه به جای انسان، جن یا ملک فرستاده شود این هم درست نیست. زیرا مردم به آنان اعتماد نمی‌کنند. در بقیه الطالب دلیل دیگری را بر وجوب بعثت انبیا ذکر می‌کند، به این صورت که عالم نباید از حجت خالی باشد تا بندگان بهانه‌ای نداشته باشند (همان: ۴).

دلیل عصمت پیامبر این است که اگر وی خطا کند، اعتمادی به اخبار ایشان و وعده و وعید او نیست. در این صورت هدف از بعثت منتفی می‌شود. به اعتقاد وی، همین مقدار در معرفت به عصمت کافی است. همچنین، معرفت بر انبیای گذشته واجب نیست، بلکه همین که شخص بداند انبیا در گذشته دعوت کرده‌اند و دینشان پایان یافته، کافی است. به علاوه، در معرفت به نبی، لازم نیست انساب وی، زنان و فرزندان او و مواردی از این قبیل را بدانیم.

وی با بیان اینکه حضرت محمد (ص) نبی حق و ارسال شده از طرف خداوند است و انبیای گذشته به وجود او بشارت داده‌اند پیامبر اسلام را علت ایجاد خلقت می‌داند و معتقد است خداوند از نور وجود او همه انوار را خلق کرده و او را از همه معاصی و ناپاکی‌ها دور نگاه داشته است.

۴.۱. معجزات پیامبر اسلام

کاشف‌الغطاء معتقد است از پیامبر اسلام معجزات زیادی صادر شده که قابل حصر و نوشتن نیست. لذا برخی از معجزات ایشان، چون خبر غیبی از اهل بیت و نام آنان، شق‌القمصر، سخن گفتن با مردگان، خبر در مورد کشته شدن عمار به دست گروه ستمکار، جریان کربلا، سقیفه و غیره را ذکر می‌کند و معتقد است قرآن کریم، که معجزه جاوید اوست، بر نبوت ایشان کافی است. وی در کتاب *کشف الغطاء* بحث مبسوطی درباره قرآن و احکام آن دارد و در مورد اعجاز قرآن قول به صرفه در سوره‌های کوچک را بعید نمی‌داند (همو، ۱۴۲۲: ۴۵۰/۳-۴۵۱).

در نظر او، زیاده و نقصانی در قرآن وجود ندارد و همچنین قرآن افضل از پیامبر و اوصیای ایشان نیست؛ اگرچه تکریم قرآن بر آنان واجب است. وی مقایسه‌ای بین تورات یهودیان و اناجیل اربعه مسیحیان (مرقس، یوحنا، متی، لوقا) می‌کند تا برتری قرآن را بر آن کتب نشان دهد. از این‌رو به اشکالات موجود در آنها اشاره می‌کند. مثلاً در تورات افعال قبیح به خداوند نسبت داده‌اند و خلاف شأن انبیا در آنها وجود دارد، که کاشف‌الغطاء نمونه‌هایی از آنها را از تورات ذکر می‌کند. در اناجیل اربعه هم اخبار متضاد وجود دارد که وی به نمونه‌هایی از آن تضادها، مثل نسب حضرت مسیح (ع) که در انجیل متی و لوقا متفاوت ذکر شده، اشاره می‌کند (همان: ۳۱۷/۴-۳۲۵).

ایشان بر آن است که از میان مصحف ابن‌مسعود، مصحف حضرت علی (ع)، مصحف ابی و مصحف عثمان، آنچه امروزه از قرآن در دست ماست مصحف عثمان است که از زمان صدور قرآن و در زمان خلفا و ائمه تا امروز دست به دست به ما رسیده است (همو، بی‌تا ب: ۳۸۲-۳۸۳). در *غایه المأمول* به تفصیل بحثی را در خصوص قرآن مطرح کرده، مسئله نقصان قرآن و روایات آن را بررسی، و ورود نقصان به قرآن را رد می‌کند.

۵. معاد جسمانی

به اعتقاد کاشف‌الغطاء، خداوند بدن‌ها را بعد از خراب شدن و خاک شدن به همان هیئت اولی برمی‌گرداند و روح انسان نیز بعد از آنکه از بدن جدا شد، دوباره به همان صورت که بود، به بدن حلول می‌کند و به آن ضمیمه می‌شود. وی علم به این مطلب را

واجب می‌داند: «و يجب العلم بأنه تعالى يعيد الأبدان بعد الخراب، و يرجع هيئتها الأولى بعد أن صارت إلى التراب، و يحلّ بها الأرواح على نحو ما كانت، و يضمّها إليها بعد ما انفصلت و بانت».

همچنین سه دلیل بر ضرورت معاد ذکر می‌کند:

۱. اگر معاد نباشد نیکوکاران و بدکاران مساوی خواهند بود و ظلم‌هایی که به بندگان شده است و خون‌های ریخته‌شده آنان به هدر می‌رود، در این صورت ارسال رسل بی‌فایده خواهد بود.

۲. لطف خداوند تمام نمی‌شود، چون آنچه موجب لطف الاهی است مانع از تمام شدن آن است و عقل محال می‌داند که لطف خداوند به این جهان زودگذر اختصاص داشته باشد.

۳. اگر معاد نبود وعده و وعید، تهدید و تشویق نیکو نبود و افضل انبیا با شقی‌ترین اشقیاء در فضیلت یکسان بود.

کاشف‌الغطاء بعد از دلیل عقلی دلایل نقلی از آیات و روایات را بر اثبات معاد کافی می‌داند، همان‌گونه که شواهد زیادی بر اثبات معاد در کراماتی از قبیل زنده شدن مردگان و اخبار آنان از آنچه دیده‌اند و آنچه اولیا به هنگام مرگ دیده‌اند وجود دارد.

وی آنچه واجب می‌داند، معرفت به اصل معاد و محاسبه بر ثواب و عقاب است. معرفت به جزئیات معاد و معارفی که نیاز به تحقیق دقیق دارد از قبیل اینکه «آیا معاد فقط برای انسان است یا نه؟»، «آیا روح مثل جسم معدوم می‌شود یا نه؟»، «آیا میزان معنوی است یا نه؟»، «آیا صراط جسمی است یا نه؟» و ... لازم نیست. البته وی جسمانی بودن صراط و میزان را معتبر می‌داند و معتقد است چه بسا اعتقاد به آن، جهت عمل به اخبار واجب باشد.

۶. عدل

تعریف وی از عدل این است که عدل یعنی اینکه خدا ظلم نمی‌کند و از قضایش و حکمتش تخلف نمی‌کند. نیکان را جزای خیر می‌دهد و به اندازه گناه گناهکاران، آنان را عقاب می‌کند. کاشف‌الغطاء برای اثبات عدل الاهی، به غنای خداوند از ظلم و عدم نیاز خدا به آن و منزله بودنش از انجام فعل قبیح، استدلال کرده است. علاوه بر این،

قرآن امر به عدل کرده و از ظلم نهی فرموده است و ظالمان را مکرراً لعن کرده و آنها را از قابلیت دخول در اوصیا و مرسلین خارج کرده است و شاهد آن این آیه «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۲۴) است.

به نظر وی، عدل الهی از اولین درجات لطف است که بعد از آن مراتب رحمت و فضل الهی قرار می‌گیرد. وی همین مقدار از اعتقاد را کافی می‌داند و پرداختن به جزئیات مثل میزان ثواب و جزا و مانند آن را لازم نمی‌داند.

۷. امامت

۷.۱. دلایل عقلی امامت از نگاه کاشف‌الغطاء

۱. عقل دلالت به وجود مبین برای احکام می‌کند، همچنان‌که دلالت به وجود مؤسس حرام و حلال می‌کند. چون مؤسس بدون مبین و مبین بدون مؤسس، سبب جهل (برای بندگان) می‌شود و هر دو در این جهت مساوی هستند. همچنین تعداد زیادی از آیات و روایات مجمل و نیز متشابهاً زیاد در آیات قرآن وجود دارد که نیاز به مبین و مفسر دارد.

۲. از نظر عقلی جایز نیست کسی بین مردم نباشد و آنها را انذار ندهد. چون در صورت نبودن منذر بهانه‌ای برای انجام معاصی برای آنان وجود دارد و عقاب بدون بیان قبیح است.

کاشف‌الغطاء دلیلی را که هشام بن حکم در مناظره‌ای بر ضرورت وجود امام اقامه کرده است، برای اثبات امام در همه زمان‌ها کافی می‌داند. در آن روایت هشام استدلال می‌کند که همان‌گونه که بدن قلبی دارد و حواس را کنترل می‌کند و مانع خطای آنها می‌شود مردم هم نیاز به امامی دارند تا حق را از باطل برای آنها مشخص کند. ایشان به «روایت من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» و روایت ثقلین بر وجود مستمر امام نیز استدلال می‌کند و بیان می‌کند که وقتی ثابت شد که زمین نباید از حجت خالی باشد و پیامبری هم نمی‌آید وجود امام به عنوان حجت ثابت می‌شود. وی در بغیة الطالب در اثبات اینکه امامت باید از اصول دین باشد به حدیث «من مات و لم یعرف امام زمانه» استناد می‌کند (کاشف‌الغطاء، بی تا ب: ۶).

۷.۲. امامت: انتصابی یا انتخابی؟

ایشان معتقد است دو قول در مورد امامان وجود دارد و سومی هم ندارد؛ یکی نصب از طرف خدا و دیگری انتخاب از جانب مردم که قول دوم باطل است. چون اولاً عقلاً قول دوم را نمی‌پذیرند. زیرا محال است که شارع چنین امر خطیری را به مردم بسپارد، در حالی که حتی مستحبات را هم به آنان نسپرده است. همچنین واگذاری امامت به مردم موجب درگیری و اختلاف شدید می‌شود، چنان‌که شد و فاجعه بزرگی صورت گرفت و امامت امت به دیگران سپرده شد.

ثانیاً چگونه ممکن است پیامبری که به موارد ریزی چون لباس و کفن و قبر و ... وصیت می‌کند، چنین امر خطیری را به مردم واگذار کند؟ بر این اساس، وقتی قول به اختیار رد شد، طریقه نصب ائمه دوازده‌گانه از طرف خداوند تعیین می‌شود.

۸. معنا و متعلق ایمان

کاشف‌الغطاء از جمله افرادی است که معتقد است عمل در حقیقتِ ایمان داخل نیست و آیاتی از قرآن نظیر «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» عمل را قسیم ایمان قرار داده است و آن را داخل در معنای ایمان نکرده است (همو، بی‌تاج: ۱۹۶). وی در کشف‌الغطاء بین ایمان و اسلام فرق می‌گذارد و ایمان را علاوه بر سه اصل اعتقادی اسلام (توحید، نبوت، معاد) مشتمل بر امامت و عدل نیز می‌داند^۷ (همو، ۱۴۲۲: ۲۹۲/۱).

بر این اساس، وی سه معنا برای ایمان ذکر می‌کند:

معنای اول: تصدیق خدا و رسولش به قلب و زبان. قسیم این معنا و در واقع نقطه مقابل آن عبارت است از اسلام به صورت اظهار شهادتی (اقرار زبانی)؛ ثمره این اسلام آن است که جان و مالشان محفوظ می‌ماند. این آیه قرآن بر ایمان به معنای نخست دلالت دارد: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا» (حجرات: ۱۴).

معنای دوم: تصدیق خدا و رسولش به قلب و زبان همراه با تصدیق ولایت امامان دوازده‌گانه که ایمان به این دسته اختصاص دارد و از میان هفتاد و سه فرقه این گروه فرقه ناجیه است که از خلود در آتش نجات یافته است.

معنای سوم: همان معنای دوم به همراه انجام واجبات و ترک محرّمات که صاحب این ایمان در آتش داخل نمی‌شود و ایمان در برخی روایات مستفیض مثل «الصبر نصف الایمان» بر این معناست (کاشف‌الغطاء، بی‌تا ج: ۱۹۶). بنا بر تعریف وی، می‌توان گفت نقطه مقابل مؤمن در معنای اول کافر اسلامی است. زیرا در اینجا مؤمن، مسلمانی است که در زبان و قلب، خدا و رسول را تصدیق کرده است، اما مسلمانی که فقط اقرار زبانی کرده است اگرچه در ظاهر مسلمان است اما در حقیقت کافر است و استعمال مسلمان بر او مجازی است، همان‌گونه که استعمال مؤمن بر مسلمان بدون ولایت مجازی است. شاهد این سخن بیان خود کاشف‌الغطاء در بغیه الطالب است که منکر عدل و امامت را مسلمان می‌داند نه مؤمن. در معنای دوم، نقطه مقابل مؤمن، کافر ایمانی است و در معنای سوم، نقطه مقابل مؤمن، فاسق (مؤمن بدون عمل) است.

۹. کافر و اقسام آن

کاشف‌الغطاء در بحث نجاسات، کافر را به کافر به ذات (کافر ذاتی) و کافر به طریق استلزام (کافر استلزامی) تقسیم می‌کند. کافر به ذات، کافر به خدا و نبی و معاد، غلات، ساب نبی و ائمه و ... است و کافر به طریق استلزام مثل منکر ضروری دین و متواترات است که از پیامبر رسیده، مثل قائل شدن به ارجاء، جبر و تفویض، قدم عالم، قدم مجردات، وعد و وعید، وحدت وجود یا موجود، حلول و اتحاد، کلام نفسی؛ و منکر امامت که مستلزم انکار نبوت است (همو، ۱۴۲۲: ۳۵۵/۲-۳۵۶).

ایشان در کشف‌الغطاء در یک جا سیزده قسم برای کفر ذکر کرده است که عبارت‌اند از: کفر انکار، کفر شرک، کفر شک، کفر هتک حرمت دین، کفر سب، کفر نصب، کفر جحود، کفر نفاق، کفر عناد، کفر نعمت، کفر انکار ضروری، کفر برائت، کفر ادعا. به نظر وی، کفر سب و نصب را می‌توان داخل در کفر هتک حرمت دانست. اگرچه وی در آنجا همه اقسام را توضیح نمی‌دهد، ولی همه اقسام کافر را در حکم نجاست، عدم ولایت بر مسلم، عدم جواز ازدواج با آنان و ارث نبردن از مسلمان، مشترک می‌داند (همان: ۲۹۱/۱). وی در کتاب جهاد نیز، نُه قسم برای کافر ذکر می‌کند که از این سیزده قسم فوق کفر برائت، ادعا، سب و عناد را ذکر نکرده است. بعد از آن ذکر

می‌کند که همه اقسام کفر، در کفر ایمانی، که متعلق به نبی و عترتش است، جاری می‌شود (همان: ۳۲۹/۴-۳۳۱).

کاشف‌الغطاء در کتاب *دلیل الانسداد* برای کافر ده قسم ذکر می‌کند و کفر اسناد خلق به غیرخدا را به عنوان یکی از اقسام مطرح کرده است و نامی از کفر سب، نصب، ادعا و برائت مطرح نکرده است. وی در این کتاب کفر را به کفر صغیر و کبیر تقسیم می‌کند. در کفر صغیر شخص از اسم اسلام خارج نمی‌شود، به خلاف کفر کبیر که شخص بدون شک از اسلام خارج می‌شود. به گفته وی تمامی گناهان بزرگ، مسلمان را از آیین اسلام بیرون نمی‌برد، زیرا گناه حتی در آغاز اسلام همواره بوده است و به همین سبب حدود و تعزیرات نهاده شد و احکام در گذر زمان به اجرا درآمد و بر بسیاری از گناهان، نام کفر نهاده شده است تا بزرگی آن دانسته، و از آن پروا داده شود و آدمی آگاهی یابد که این گناهان بازخواستی همانند کفر خواهند داشت و اگر تمامی گناهانی که نام کفر بر آن نهاده شده است، آدمی را کافر می‌گرداند، جز گروه اندکی از مردم، کسی رستگار نمی‌شد. بنابراین وی متذکر می‌شود که نهادن نام کفر بر گناهان برای بزرگ دانستن آنهاست و ممکن است مراد آن باشد که این گناهان در نهایت به کفر می‌انجامند، همان‌گونه که در حدیث آمده است: «همانا در قلب مؤمن، نقطه‌ای سفید است، پس هر گاه خدای را فرمان نبرد، کناری از آن به سیاهی گراید و همین‌گونه تا به تمامت سیاه شود و چنین کسی، همان است که خدای بر دل او مهر نهاده است.» به نظر کاشف‌الغطاء، کمتر گناهی است که اطلاق نام کفر بر آن نشده باشد و اگر وهابیون به نام کفر بسنده کنند در این صورت برای حدود و تعزیرات جایی نمی‌ماند بلکه حکم به ارتداد و کفر بندگان لازم می‌آید و از مردگان و زندگان جز اندکی رستگار نمی‌شوند و سیره رسول خدا (ص)، صحابیان، تابعان و تابعان تابعان، در رفتار با مردم اکتفا به شهادتین است. از جمله سخنانی که گواه آن است واژه «کفر» در کلام شارع بر بسیاری از گناهان اطلاق می‌شود، این روایت انس از پیامبر (ص) است که فرمود: «لا دین لمن لا عهد له»؛ هر که پیمان نیاید، دین ندارد (همو، ۱۴۱۴: ۷۸-۸۲).

ایشان بعضی اقسام کفر را این‌گونه تعریف می‌کند، اگرچه تعریفی برای کفر ادعا و برائت نکرده است.

کفر انکار: انکار وجود خدا، اثبات غیرخدا برای خدایی، انکار معاد و نبوت پیامبر.

کفر شرک: اثبات شریک برای خدا و پیامبر.

کفر شک: شک در یکی از اصول اسلام نظیر توحید، نبوت و معاد.

کفر هتک: این کفر به سبب هتک حرمت دین ایجاد می‌شود، مانند بول کردن بر قرآن یا کعبه یا سب پیامبر اسلام.

کفر جحود: انکار زبانی اصول اسلام در صورتی که قلباً به آنها اعتقاد دارد و آیه «وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ» (نمل: ۱۴) بر این نوع کفر دلالت دارد.

کفر نفاق: این کفر عکس قبلی است در این نوع کفر شخص اقرار لسانی دارد، ولی اعتقاد قلبی ندارد و آیه «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» (بقره: ۸) بر آن دلالت دارد.

کفر عناد: در این کفر، شخص اعتقاد قلبی و لسانی دارد، اما جری شده است و خود را تحت فرمان الهی نمی‌داند، مانند ابلیس و یا بنا بر تعریف کشف‌الغطاء، قصد نابودی اصلی از اصول اسلام را دارد.

کفر نعمت: در این قسم فرد نعمت‌های الهی را حقیر و ناچیز می‌بیند و خود را به گونه‌ای می‌بیند که اصلاً داخل در نعمت‌های الهی نیست.

در مجموع کاشف‌الغطاء کافر ایمانی و اسلامی را از هم تفکیک می‌کند. بین کافر ایمانی (اعتقادی) و کافر اسلامی (فقهی) رابطه عموم و خصوص مطلق است. یعنی هر کافر اسلامی کافر ایمانی است، اما هر کافر ایمانی کافر اسلامی نیست. البته در احکام کافر اسلامی و کافر ایمانی تفاوت‌هایی وجود دارد که مبتنی بر تقسیم‌بندی‌های کاشف‌الغطاء است. مثلاً کافر اسلامی همگی‌شان نجس هستند، اما در مباح بودن خون، همگی‌شان خونشان مباح نیست و یا مثلاً کافر ایمانی (غیرشیعه) هیچ کدام خونشان مباح نیست، اما در احکام دیگر تفاوت‌هایی با مؤمن (شیعه) دارند مثلاً وضویشان صحیح نیست. به نظر کاشف‌الغطاء، شیعه عامل داخل جهنم نمی‌شود و شیعه غیرعامل خالد در جهنم نیست. در مورد غیرشیعه هم دخولشان در آتش اجماً ثابت است.^۸

۱۰. تفکیک اصول اسلام و ایمان

به کاشف‌الغطاء اشکال شده است که چرا در بحث معاد، در کتاب عقائد الجعفریه، عدل

و امامت را در کنار اصول اسلام (توحید، نبوت و معاد) قرار نمی‌دهد و آن را داخل در اصول ایمان می‌داند. ملا احمد نراقی اشکال را به همراه جوابش چنین نقل می‌کند:

أقول: استبعادی که شده از آن است که تخصیص ثلاثهٔ اولی به اصول اسلام داده شده، و اخراج عدل و امامت از اصول اسلام و ادخال آنها در اصول ایمان، و مخفی نماند که اصول دین یک مرتبه در مقابل فروع اطلاق می‌شود، و در این صورت شکی نیست که عدل و امامت داخل اصول است و مدخلیتی به فروع ندارد، و در این وقت مراد از اصول دین اعم از اصول مذهب است، و اعم از ضروری و غیرضروری است، و از این باب است که بسیاری از مسائل اعتقادیّه نه خلافیه را از اصول می‌گیرند، همچنان که در موضع خود بیان شده. و یک مرتبهٔ دیگر اصول دین در مقابل اصول مذهب ذکر می‌شود که مراد از اوّل اصول اسلام باشد، و مراد از ثانی اصول ایمان. و در این وقت می‌گوییم که: از برای عدل دو معنا است، یکی مقابل ظلم صریح که انکار آن تصریح به ظالم بودن خدای تعالی باشد بر بندگان، و یکی دیگر مقابل ظلم التزامی که انکار آن مستلزم ظلم باشد، مثل اینکه به مسئله‌ای قائل شود که لازم او ظلم باشد نه صریح. و ظاهر آن است که شکی نیست که عدل به معنای اوّل از اصول اسلام است، و اما عدل به معنای ثانی از اصول اسلام نیست، بلکه از اصول ایمان است، و از این جهت است که امامیه و معتزله را عدلیّه می‌گویند در مقابل اشاعره، و چنانچه انکار عدل به این معنا مطلقاً موجب کفر و خروج از اسلام بودی باید ائمهٔ طاهرين و جميع علمای سابقین و لاحقین معظم اهل سنت را که اشاعره هستند از اهل اسلام نشمرند، و با ایشان معاملهٔ کفار نمایند. بلی هر گاه کسی انکار عدل به معنای دوم را نماید با وجود اینکه به فساد آن برخورد و لزوم ظلم را بفهمد، ظاهر آن است که خارج از اسلام باشد. و همچنین از برای امامت دو معنا است، یکی امامت فی الجمله، به معنای اینکه از برای خاتم الانبیاء خلیفه بوده است من غیر تعیین شخص، و ظاهر این است که امامت به این معنا از ضروری دین اسلام باشد. و دوم: به معنای امامت حقّه که خلافت بلافضل حضرت امیرالمؤمنین (ع) و بعد اولاد مطهرین او به ترتیب معین تا قائم آل محمد (ص). و شک نیست که امامت به این معنا از اصول

ایمان است نه اسلام، و از این جهت است که حکم نمی‌کنیم به خروج غیرشیعۀ اثناعشریّه از طوایف مسلمین از دایرة اسلام. و نظر جناب شیخ سلّمه‌الله در عدل و امامت به معنای دوم است، و نظر آن که آنها را از اصول دین شمرده به معنای اوّل است و دور نیست که نظر مشهور هم به معنای دوم باشد، و مراد از اصول دین مقابل فروع باشد، پس در دو صورت قول شیخ با آنچه مشهور است متحد است، و فرقی نیست، و استبعاد راه ندارد (نراقی، ۱۴۲۲: ۱۵۱/۲-۱۵۲).

این جواب نراقی در صورتی است که کسی تفکیک بین اصول ایمان و اسلام کرده باشد، اما اگر کسی این تفکیک را نکرده باشد، بنا به گفته خود نراقی امامت و عدل از اصول اسلام است (همان: ۱۴۶/۲) و کاشف‌الغطاء این تفکیک را کرده است. تفکیک بین اصول اسلام و ایمان و یکی دانستن اصول دین با اصول ایمان را احتمالاً کاشف‌الغطاء از استاد خود وحید بهبهانی اقتباس کرده است؛ وحید بهبهانی در ابتدای رساله خطی *اصول دین* می‌نویسد:

اما بعد، بدان که اصول دین پنج است: اول- توحید، دوم- عدل، سوم- نبوت، چهارم- امامت، پنجم- معاد. و اینها را اصول دین گویند به جهت آنکه، هر که معرفت یکی از اینها را نداشته باشد، دین ندارد اصلاً، و ایمان ندارد مطلقاً، و کافر است به این معنا که از جمله مؤمنین محسوب نیست، اگرچه معامله مسلمین با او بشود. و اما اگر انکار یکی از آنها نماید: اگر انکار توحید یا نبوت یا معاد نماید، کافری است که هیچ معامله مسلم با او نشود مثل، مشرکین و یهود و نصاری و گبران و امثال ایشان؛ و اگر انکار عدل یا امامت نماید کافری است به کفر مقابل ایمان، که معامله مؤمن و شیعه با او نشود، مثل سنی و زیدی و امثال ایشان»^۹.

وحید بهبهانی، در کتاب *مصباح‌الظلام*، در تعریف ایمان می‌نویسد: «الإيمان هو الاعتقاد باصول الدين الخمسة بالدليل لا بالتقليد عند علمائنا إلاً شأداً منهم» (بهبهانی، ۱۴۲۴: ۴۲۷/۱).

نتیجه گیری

شیخ جعفر کاشف الغطاء در مسائل کلامی به دو رویکرد عقل و نقل توجه دارد و در پاره‌ای از مسائل کلامی چون معاد رویکرد نقلی را بر رویکرد عقلی ترجیح می‌دهد و بر مبنای آن به جسمانی بودن صراط و میزان حکم می‌کند. ایشان ایمان را معرفت قلبی و اقرار لسانی می‌داند و اصول اسلام را توحید و نبوت و معاد می‌داند و معتقد است علاوه بر این سه اصل، عدل و امامت نیز به اصول ایمان اضافه می‌شود و آنچه سبب نجات است اصول ایمان است نه اسلام.

وی قول صرفه را اجمالاً در مورد قرآن پذیرفته است و قرآن کنونی را همان قرآن زمان ائمه می‌داند. نگاه فقهی این فقیه امامی باعث شده است وی معرفت اجمالی را در مسائل اعتقادی کافی بداند و در کیفیت اعتقاد سخن بگوید و در بعضی از مسائل مانند معاد جسمانی حکم به اعتقاد وجوبی کند. در واقع وی اشاره دارد که با چه میزان معرفت مکلف تکلیف اعتقادی را انجام داده و از عهده آن برآمده است، چنان‌که در مسئله عدل و خداشناسی به آن اشاره شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. دو نسخه خطی کتاب *عقائد الجعفریه* از مؤسسه کاشف الغطاء به شماره ۹۳۸ و ۱۵۴۸، نشان می‌دهد این کتاب در ابتدا به صورت رساله‌ای مستقل بوده و بعداً در ابتدای کتاب کشف الغطاء آورده شده است؛ همان‌گونه که برخی دیگر از مباحث این کتاب بدین شکل بوده و از آنها رساله‌هایی مستقل وجود دارد. کاشف الغطاء در مقدمه این دو نسخه هدف از تألیف کتاب را چنین ذکر می‌کند: «برخی از دوستان باتقوا و صالح با تشویق و اصرار از من درخواست کردند برای آنها رساله‌ای مشتمل بر مهمات امور دینی و فرائض شریعت حنیف از اصولی که ایمان بر آن متوقف است و فروعی که وسیله‌ای است برای بقای در بهشت برای آنها بنویسم و من نیز خواسته آنها را اجابت کردم و نام این رساله را *العقائد الجعفریه فی اثبات مذهب الاثنی عشریه* گذاشتم». در پایان نسخه ۱۵۴۸ آمده است: «تمت الرساله یوم الثلاثاء سادس عشر فی شهر شعبان سنه الحادی عشر بعد الماتین و الالف من الهجرة النبویه»؛ یعنی «این رساله در روز سه‌شنبه شانزدهم شعبان ۱۲۱۱ هجری پایان یافت». بر این کتاب شرحی از سید حسن صدر (صاحب کتاب تکمله أمل الآمل)، به نام *الدرر الموسویه فی شرح العقائد الجعفریه* نوشته شده است (الطهرانی، ۱۴۰۸: ۱۳۸/۸).
۲. در مقدمه کتاب *القواعد الستة عشر* اثر کاشف الغطاء، که عباس کاشف الغطاء نوشته است، دو فرزند پسر دیگر برای کاشف الغطاء به نام‌های شیخ محمد و شیخ عبدالله ذکر می‌کند و می‌نویسد مشهور

همان سه نفر اول هستند.

۳. تعبیر صفات به جمال و جلال از کاشف‌الغطاء است.

۴. عبارت وی در *بغیة الطالب* چنین است: «وانتهائها (مخلوقات) الی صانع موجود الواجب فی ذاته غنی عن الموجودات».

۵. ملا احمد نراقی، که از شاگردان کاشف‌الغطاء است، رساله‌ای دارد که در آن از برخی نظریات کاشف‌الغطاء دفاع کرده است. در این رساله از کاشف‌الغطاء با عبارات «سلم الله» «أدام الله آیام إفاداته، و متّع الله المسلمین بطول حیاته» «أئده الله تعالی» و مانند آن یاد می‌کند که همگی این عبارات نشان می‌دهد که این رساله در زمان حیات کاشف‌الغطاء نوشته شده است.

۶. عبارت وی چنین است: «ثمّ أول درجات اللطف العدل، و بعدها مراتب الرحمة و الفضل، و علیه یبنی العفو عن المذنبین، و التجاوز عن الخاطئین و المقصرین، فلا یبأس المذنب من عفوّه؛ طمعاً فی فضله، و لا یقطع علی نجاه نفسه، حذراً من أن یعامله بعدله».

۷. وی در *مشکاه المصابیح فی شرح دره بحر العلوم* (نسخه خطی شماره ۲۹ مؤسسه کاشف‌الغطاء در برگه ۷۹) و در کتاب *بغیة الطالب* نیز همین تقسیم را دارد. به همین دلیل منکر عدل و امامت را مسلمان می‌داند نه مؤمن، که مال و جانش حفظ شده است: (و هذا عدل) ایضا کالامامه ینخرج منکره من ربقة المؤمنین و احسب فی الدنیا من المسلمین فیحرم ماله و دمه بذلک) (کاشف‌الغطاء، بی تا ب: ۷).

۸. البته مستضعف شیعی و غیرشیعی اعم از اهل سنت، اهل کتاب و مانند آن، نیاز به تحقیق مستقل در اندیشه کاشف‌الغطاء دارد.

۹. ایشان در ابتدای رساله *اصول الاسلام و الایمان* نیز همین مطلب را بیان کرده است: «اعلم أنّ اصول الاسلام عند فقهائنا المشهورین ثلثة التوحید والرّسالة و المعاد، فمن انکر واحدا منها، یکون خارجا عنه، کافرا بالکفر الاسلامی ... و اما اصول الایمان، فخمسة، الثلثة المذكورة و العدل و الامامه؛ فمن انکر احد الاخیرین، یکون خارجا من الایمان و داخلا فی الکفر الایمانی و إن کان مسلما عندهم».

منابع

- قرآن کریم.
- الأمین العاملی، سید محسن (۱۴۰۶). *أعیان الشیعه*، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
- بهبهانی، محمد (بی تا). *اصول الاسلام و الایمان (خطی)*، کتابخانه آیت الله العظمی گلپایگانی، ش ۲۰/۱۴۱.
- بهبهانی، محمد (بی تا). *اصول دین (خطی)*، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۶۹۹۰.
- بهبهانی، محمد (۱۴۲۴). *مصابیح الظلام فی شرح مفاتیح الشرایع*، چاپ اول، قم: مؤسسه وحید بهبهانی.
- بهشتی، ابراهیم (۱۳۹۰). *اخباری گری: تاریخ و عقائد*، چاپ اول، قم: دار الحدیث.
- الطهرانی، آقا بزرگ (۱۴۰۸). *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، قم: انتشارات اسماعیلیان.
- نجفی (کاشف الغطاء)، جعفر بن خضر مالکی (۱۴۱۴). *منهج الرشاد*، تحقیق: سید مهدی رجائی، طبعه الاولى، قم: امیر.
- نجفی (کاشف الغطاء)، جعفر بن خضر مالکی (۱۴۲۲). *کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء*، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- نجفی (کاشف الغطاء)، جعفر بن خضر مالکی (بی تا د). *کاشف الغطاء القواعد الستة عشر*، نجف: مؤسسه کاشف الغطاء.
- نجفی (کاشف الغطاء)، جعفر بن خضر مالکی (۱۳۱۹). *الحق المبین فی تصویب المجتهدین و تخطئه الاخباریین*، چاپ اول، تهران: ناشر: شیخ احمد شیرازی.
- نجفی (کاشف الغطاء)، جعفر بن خضر مالکی (خطی) (بی تا الف). *بغیه الطالب فی معرفه المفروض والواجب*، مؤسسه کاشف الغطاء، ش ۷.
- نجفی (کاشف الغطاء)، جعفر بن خضر مالکی (خطی) (بی تا ب). *غایه المأمول فی علم الاصول*، مؤسسه کاشف الغطاء، ش ۳۲۶.
- نجفی (کاشف الغطاء)، جعفر بن خضر مالکی (خطی) (بی تا ج). *مشکاه المصابیح فی شرح دره بحر العلوم*، مؤسسه کاشف الغطاء، ش ۱۹۶.
- نراقی، ملا احمد بن محمد مهدی (۱۴۲۲). *رسائل و مسائل*، چاپ اول، قم: کنگره نراقیین ملامهدی و ملااحمد.